

# اگرچه ، با آنکه ، هر چند

## از مباحث نحو فارسی

### بقلم آقای مجتبی مینوی

استاد دانشگاه

- روزی نیست که در کتابی یا مجله‌ای یا روزنامه‌ای یا مراسله رسمی وزارتخانه‌ای یا مکتوب شخصی دوست و آشنائی بجمله‌ای برنخورید از این قبیل که :
- ۱ ، هر چند هنوز این مسأله حل نشده است ولیکن مدتی که . . .
  - ۲ ، هر چند این رای تا مدتی نزد حکما طرف اعتنا نبوده مع هذا . . .
  - ۳ ، گرچه از کتب بسیار نفیسه است که تألیف یافته ولی . . .
  - ۴ ، گرچه در نوشته الفخری لفظ کاغذ آمده لیکن صابی . . .
  - ۵ ، اگرچه بسادگی تشبیه فوق نیست ولی خالی از تناسب . . .
  - ۶ ، اگرچه همه این اخبار بی اساس است ولی دال بر آنست که . . .
  - ۷ ، این بیماری اگرچه ساری نیست مع هذا ملل قدیمه . . .
  - ۸ ، اگرچه ترکیب شعری ندارد ولی هنوز هم کلامش موزون . . .
  - ۹ ، اگرچه زبیدی از مهره این فن است باوجود این چون . . .
  - ۱۰ ، از آنجا که خبر گزاران مارا راه ندادند بنابراین خبر این قضیه . . .
  - ۱۱ ، چون در تمام متون قدیمه این کلمه آمده است علی هذا در صحت آن . . .
  - ۱۲ ، بعلت اینکه مدتی است از سرکار بیخبرم لهذا . . .
  - ۱۳ ، با آنکه هفده سال در خارجه بسر برده است مع هذا عادت . . .
  - ۱۴ ، باوجود اینکه این مطلب را دیده است مع ذلك کله چنین . . .
  - ۱۵ ، هر چند بفارسی نوشته است با این همه مثل چینی . . .
  - ۱۶ ، بجهت اینکه هنوز زبان یاد نگرفته اند بدین سبب نمی توانند . . .

درهمه این مثالها (که بعضی عیناً از نوشته معاصرین گرفته شده است) یکی از دو کلمه‌ای که در هر جمله بخط درشت تر چاپ شده است زائد است<sup>۱</sup>؛ اگر بگوئیم «نکو روئی ولیکن بی وفائی»، و یا بگوئیم «اگرچه خوبروئی بی وفائی»، مراد خود را تمام و کمال ادا کرده‌ایم؛ اما هرگاه کسی بگوید «اگرچه خوبروئی خوش ادائی ولیکن زشت خوئی بی وفائی» یکی از دو کلمه اگرچه و ولیکن زائد و بنابراین جمله غلط است. اینست موضوع این مقاله.

چنین جمله‌ای را در اصطلاح نحوی جمله استدر اکیه می‌توان نامید، و در بعضی از کتب دستور زبان آن را نوعی از جمله شرطیه دانسته‌اند که دران «مشروط به صیغه مسلم بیان می‌شود» و لفظ اگرچه و هرچند و با آنکه را می‌توان بجای الفاظی از قبیل درستست که، گرفتم که، قبول دارم که، اذعان می‌کنم که، ولو اینکه، حتی اگر هم، دانست. با اصطلاح ساده «قولهای است که اما دارد»، و باعتبار اینکه دو جمله منوط بیکدیگر است که یکی کلتی و دیگری جزئی، یا یکی اثبات عموم و دیگری نفی خصوص، یا یکی سلب عموم و دیگری ایجاب خصوص، می‌باشد می‌توان اصطلاح تقیید بعداز اطلاق، یا تخصیص پس از تعمیم، یا اعتراض بعداز تسلیم، یا خلیف را نیز در مورد آن بکار برد.

نیت شما اینست که بگوئید در این حرفی نیست که ... (یا قبول دارم که ...، یا میدانم که ...). برف و شیر هر دو سفید است اما (یا مع هذا، یا مع ذلک، یا با این حال، یا با وصف این، یا با همه اینها) سفیدی شیر با سفیدی برف تفاوتی دارد. چنین جمله مرکبی را به یکی از دو صورت طرح می‌کنید: اولاً اینکه جمله نخستین را با لفظی مثل اگرچه، هرچند، با اینکه، با وجود اینکه، با علم باینکه، در عین اینکه، در حالی که، در حینی که، شروع می‌کنید؛ ثانیاً اینکه در میان دو جمله لفظی مثل اما، ولی، ولیکن، مع هذا، می‌آورید.

ولی و ولیکن را در ابتدای جمله مرکب نمی‌توان آورد، باید ابتدا مطلبی گفته

(۱) جملی که شماره ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۶ دارد از نوع بقیه نیست و اینجا مورد بحث نیست.

شود و سپس با لفظ اَمّا و لی استدراك کنند. اگرچه و هر چند معمولاً در ابتدا می‌آید مگر آنکه ترکیب جمله را تغییر دهند و خصوص (یا مستدرک) را مقدم بیاورند.

آوردن اگرچه و هر چند در ابتدا و گذاشتن اَمّا و لی در وسط (هر دو تا در یک جمله مرکب) کار لغوی است و یکی از دو لفظ زائداست، و شبیه می‌شود به جمله‌های استدلالیه (شماره ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۶ در امثله سابق الذکر) که در آنها، هم در ابتدای جمله مرکب و هم در وسط آن، لفظی برای بیان علت و سبب آورده شده است.

می‌خواهید بگوئید «لازمست این مطلب را تحقیق کنم بجهت اینکه برای پیشرفت کارم مفید است». بجای این می‌گوئید «بجهت اینکه این مطلب برای پیشرفت کارم مفید است می‌خواهم آنرا تحقیق کنم» یا «باین جهت لازمست این مطلب را تحقیق کنم که برای پیشرفت کارم مفید است». اگر لفظ «باین جهت» یا ترکیبی بآن معنی را که در اول آمده است در وسط دو جمله هم بیاورید تکرار بی‌موجب و بی‌فایده‌ای کرده‌اید و می‌توان گفت مرتکب غلطی شده‌اید.

آیا اگر کسی بگوید «علت اینکه من معلّمی را بر کارهای دیگر ترجیح می‌دهم باین سبب است که کار معلّم تربیت جوانان است» جمله درستی ساخته است؟ خیر، غلط گفته است زیرا که یک بار گفته است «علت اینکه»، بعد دوباره گفته «باین سبب است»، و این تکرار غلط است.

درست مثل این غلط است اگر بگوئید «با وجود اینکه به پاریس سفر کردم مع هذا برج ایفل را ندیدم»<sup>۱</sup>.

دو جمله مستقل را اگر با واو بهم مربوط کنیم از استقلالشان کم نمی‌شود: به پاریس سفر کردم و برج ایفل را ندیدم. ولی اگر با لفظ اگرچه (یا هر چند یا با وجود اینکه و غیرها) آن دورا بهم بپیوندیم جمله اول ناقص و جمله دوم متمّم می‌شود، و متمّم است که مقصد اصلی گوینده و نویسنده را از ایراد آن جمله بیان می‌کند. شنونده

(۱) چنانکه در همین مقاله بعد ازین گفته خواهد شد این غلط از قدیم تا امروز در اقوال و تحریرات شعرا و نویسندگان ما فراوان دیده شده است و می‌شود.

یا خواننده پس از « باوجود اینکه به پاریس سفر کردم » منتظر می ماند تا بداند مقصود شما از این جمله چیست .

در اشعار و منشآت قدیم، چنانکه از امثله (که بعد ازین بیاید) معلوم خواهد شد، آوردن اگرچه و هر چند و با آنکه در ابتدا، همراه با اما و ولی و ولیکن و مع هذا در وسط بسیار نادر است، ولی هر چه بزمان ما نزدیکتر می شویم این جفت کردن هر دو لفظ در یک جمله مرکب بیشتر می شود. سبب این امر یکی از دو چیز است: میل به تأکید، و احساس ضعیفی در لفظ اگرچه و هر چند. شاید هم هر دو سبب دست بدست هم داده اند، یعنی اگرچه و هر چند برای اهل زبان بقدری ساده و پیش پا افتاده و کم معنی شده است، یا در یک جمله طولانی بقدری از متمم دور افتاده است، که انشاکننده عبارت می بیند لازمست این استدرالکرا بوسیله استعمال لفظ اما و ولی و ولیکن تأکید و تقویت کند و بخاطر خواننده یا شنونده بیاورد.

با این همه غلط بودن، یا زائد بودن یکی از دو لفظ، از میان نمی رود. منطق و عقل سلیم حکم می کند که یکی از دو لفظ کافی است. غلط از کثرت تکرار صحیح نمی شود. فقط غلطی عادی و متداول می شود که بذوق بعضی اشخاص زننده است ولی برای غالب نزدیک به عموم اهل زبان زننده نیست. غلط مشهور و بلای عام است. این بود بیان قاعده از برای عموم خوانندگان؛ اکنون پردازیم به شواهد و امثله از برای اهل تتبع و تحقیق. اقل فایده اش اینکه مبلغی شعرو نثر خوب فارسی را بدین بهانه می خوانند.

(۱) اما، لیک، لیکن، ولی، ولیک، ولیکن:

گویند « صبر کن که ترا صبر بر دهد » آری دهد، ولیک بعمری دگر دهد.

دقیقی، مجمع الفصحا، چاپ مصفا، ج ۲ ص ۶۴۴

خداوند بزرگ نفیس است و نیست همتا و حلیم و کریم است، ولیکن بس شنونده است، و هر کسی زهره آن دارد که نه باندازه و پایگاه خویش باوی سخن گوید.

تاریخ بیهقی چاپ فیاض ۸۷

سخت بسیار ستاره ست بر این چرخ ولیک پس سیه جرم نگردند مگر شمس و قمر

دیوان سنائی چاپ دوم مدرس رضوی ۲۶۹

و محمد امین ابیغداد کشته شد اما در آن حال خلیفت نبود .

- کلیله و دمنه چاپ مینوی ۲۰  
گفتی که « نیست صبرت اگر نه نکوشود » صبرم بسی است خواهی ، ولی عمر اندکیست  
دیوان جمال الدین عبدالرزاق ۳۵۵  
گویند « صبر کن که شود خون ز صبر مشک » آری شود ولیک بخون جگر شود  
ایضاً ۴۰۶  
نمی گویم طرب حاصل نمی کرد طرب می کرد ، لیک از دل نمی کرد  
خسرو شیرین چاپ وحید ۱۶۶  
نیست چون پیل پشت معرکه لیک عنکبوتیست روی در دیوار  
دیوان خاقانی چاپ سجادی ۱۹۸  
من بسازم ولیک کی شاید زاغ با طوطیان شکر خاید  
مولوی ، غزلیات چاپ فروزانفر ، غ ۹۹۰  
سر من از ناله من دور نیست لیک چشم و گوش را آن نور نیست  
تن زجان و جان زن مستور نیست لیک کس را دید جان دستور نیست  
مثنوی چاپ نیکلسن ، دفتر اول ب ۷ و ۸  
منشین ترش از گردش ایام که صبر تلخست ولیکن بر شیرین دارد  
گلستان چاپ فروغی ۳۳ (باب ۱ ح ۱۶)  
نماند حاتم طائی ولیک تا به ابد بماند نام بلندش به نیکوی مشهور  
ایضاً ۸۷ (باب ۲ ح ۴۸)  
پدر گفت « ای پسر منافع سفر چنین که گفتی بی شمارست ، ولیکن مسلم پنج  
طایفه راست » ایضاً ۱۰۴ (باب ۳ ح ۲۷)  
هزار باره چراگاه خوشتر از میدان ولیکن اسپ ندارد بدست خویش عنان  
ایضاً ۲۰۴ (باب ۸)  
من غلام توّم از روی حقیقت لیکن باوجودت نتوان گفت که من خود هستم  
غزلیات سعدی چاپ فروغی ۲۰۱

گویند «سنگ لعل شود در مقام صبر» آری شود ولیک بخون جگر شود  
دیوان حافظ چاپ قزوینی غ ۱۲۲۶  
در حق من لبث این لطف که می فرماید سخت خوبست ولیکن قدری بهتر ازین  
ایضاً، غ ۴۰۴

(۲) اگرچند ، اگرچه ، گرچه ، هرچند ، باآنکه :

اگرچند باشد شبی دیر باز بر تو تیرگی هم نماند دراز  
شاهنامه چاپ بروخیم ، پادشاهی منوچهر ، ب ۱۲۵۵  
اگرچند بود آن سخن ناگزیر بپوشید برخویشتن اردشیر  
ایضاً ، پادشاهی انوشروان ، ب ۳۷۲  
اگرچند بفزاید از رنج گنج همه گنج گیتی نیززد به رنج  
اگرچند باشد سرافراز شاه بدستور گردد دلارای گاه  
ایضاً ، پادشاهی انوشروان ، ب ۳۶۸۵ و ۳۲۵۵  
اگرچند بر گوهر افسون کنی بکوشی کش از رنگ بیرون کنی  
چو پروردگارش چنان آفرید نیابی تو بر بند یزدان کلید  
منسوب بفردوسی در امثال و حکم دهخدا  
گرچه آنجا که فرستادی امروز مرا خانه تست و جدائی نشناسم زمین  
چون مرا یوبه درگاه تو خیزد چکنم رهی آموز رهی را و ازین غم برهان  
دیوان فرخی چاپ دبیر سیاقی ب ۴۶ و ۵۵ و ۷۰  
گرچه از چشم جدا بودی دیدار تو بود همچو کردار تو آراسته پیش دل و جان  
گرچه بسیار بماند بنیام اندر تیغ نشود کند و نگردد هنر تیغ نهان  
ایضاً ، ب ۶۰۹۱ و ۶۰۹۹  
اگرچه بکوشم به باریک و هم بدین پرده اندر مرا بار نیست  
عنصری ، لباب الالباب چاپ لیدن ج ۲ ص ۶  
گرچه حکم پادشاهی هر کرا باشد یکیست پادشاهی را بمحموداست فخر و اعتبار  
گرچه از طبعند هر دو ، به بود شادی زغم ورچه از چوبند هر دو ، به بود منبر زدار  
دیوان عنصری چاپ دبیر سیاقی ، ب ۱۲۲۲ و ۱۲۲۳

(۱) مرحوم وحید دستگردی گفته است که این بیت از سعید هروی است و بغلط بنام خواجه ضبط شده است. من مأخذ این گفته وحید را نمی دانم.

دروغ زیر خبر دان و راست زیر عیان اگر دروغ چه نیکوست<sup>۱</sup> راست نیکوتر  
دیوان عنصری چاپ سنگی قدیم ص ۵۳ و چاپ یحیی قریب ۱۰۷  
در این بیت دروغ در میان دو جزء اگرچه جدائی افکنده است ؛ و من گمان می‌کنم  
چنین جمله‌ای به نثر در یکی از کتب آن عهد (مثلاً تاریخ بیہقی) دیده‌ام اگرچه در این  
ساعت بدان دسترس نیافتم . و اکنون مثالی چند از ویس و رامین (چاپ مینوی ،  
اشاره بگفتار و بیت می‌شود) :

اگرچه همچو ما از گل سرشته‌ست بدیدار و بکردار او فرشته‌ست

اگرچه فخر ایران اصفهانست فرود قدر آن فخر جهانست

گ ۶ ب ۲۴ و ۲۵ ، با اصلاح از روی نسخه قدیم دیگر

فسانه گرچه باشد نغز و شیرین به وزن و قافیه گردد نو آئین

گ ۷ ب ۴۳

اگرچه پادشاه و کامرانی ز دشمن دوست کردن کی توانی

گ ۲۴ ب ۴۶

اگرچه شاه و شهزاده‌ست و یرو به‌جاه و پادشاهی نیست چون او

گ ۳۴ ب ۳۸

اگرچه دل به آب صبر شسته‌ست هوای دل هنوز از من نجسته‌ست

همی ترسم که روزی هم بشجوید نهفته راز دل فریزی بگوید

گ ۳۸ ب ۱۰ و ۱۱

اگرچه من همی سوزم ز بیداد دل او بر چنین آتش مسوزاد

وگرچه بخت با من خورد زنهار مرورا بخت فرخ باد بیدار

گ ۴۰ ب ۳۵ و ۳۶

اگرچه سال و مه از تو بدردم چنین با اشک سرخ و روی زردم

مرا عشق تو در جان خوشتر از جان وگرچه جان من زو گشت رنجان

گ ۴۰ ب ۱۱۵ و ۱۱۶

(۱) در چاپ دبیر سیاقی ب ۱۲۷۰ و چاپ سنگی ۱۲۹۸ ه. ق. بمباشرت ابوالقاسم خوانساری :  
چونیکوی ؛ در اسثال و حکم دهخدا : تونیکوست ؛ در یک نسخه خطی که بنده دیده‌ام :  
چه نیکست .

مرانرا گلشن و طارم شمارند بپدرامد چو خوش فرجام باشد گ ۵۰ ب ۶ و ۴	اگرچه صعب راهی پیش دارند اگرچه راه ناپدرام باشد اگرچه بود در پرده نهفته وگرچه بود در ره کاروانی
همی تابید چون ماه دو هفته چو سروی بود رسته خسروانی گ ۵۸ ب ۷۲ و ۷۴	اگرچه دشمنی با من بکینی اگرچه بے وفا و بدسگالی
ببخشائی چو روی من بینی بدرد من تو از من بیش نالی گ ۷۹ ب ۱۳۲ و ۱۳۴	اگرچه آب گُل پاکست و خوشبوی
نباشد تشنه را چون آب در جوی گ ۷۹ ب ۲۰۰	اگرچه تلخ باشد فرقت یار
درو شیرین بود امید دیدار گ ۷۹ ب ۲۴۶	اگرچه در زمانه پهلوانی چرا کردار بیهوده سگالی
بنام نیک بیش از خسروانی ز بخت نیک و روز نیک نالی گ ۸۲ ب ۷۴ و ۷۵	اگرچه ناز و شادی سخت نیکوست
گرامی تر ز صد شادی یکی دوست گ ۸۲ ب ۸۸	اگرچه عشق سرتاسر زیانست دو شادی هست او را درد و هنگام
همه رنج تن و درد روانست گ ۸۶ ب ۲ و ۱	اگرچه هوشیاری و سخن دان
نیم من نیز ناهشیار و نادان گ ۸۷ ب ۱۴۳	اگرچه آز روی سخت چیراست وگرچه او خوشی از کام یابد
زمستی چون بینی زود سیراست چو بیند کام خود را بر نتابد گ ۸۷ ب ۳۲۹ و ۳۳۰	اگرچه دلش بر رامین همی سوخت
زرشک رفته کین دل همی توخت	



- چو برزد آتش مهر از دلش تاب  
بیامد رشک و بر آتش فشاند آب  
گ ۸۷ ب ۳۷۶ و ۳۷۷
- اگرچه در سخن آزار جوئی  
خوش آید هر چه تو گوئی بگو شوم  
گ ۸۷ ب ۵۰۵ و ۵۰۶
- اگرچه بینم از تو درد و خواری  
همی دارم امید رستگاری  
گ ۸۷ ب ۵۱۰
- اگرچه مرگ باشد آفت تن  
کنون گرمگ جانم در ربودی  
اگرچه مرگ جانم را بیخستی  
بچونین جای باشد راحت من  
مرا زو درد دل یکباره بودی  
تم باری از این سختی برستی  
گ ۸۷ ب ۵۱۷ تا ۵۱۹
- اگرچه نزد تو خوار و زبونم  
ازین باری که تو گفتی فزونم  
گ ۸۷ ب ۵۸۷
- اگرچه تشنگی آید به رویم  
بمیرم تشنه آب از تو نجویم  
گ ۹۰ ب ۱۳۲
- اگرچه بود دلماشان پر آزار  
بپوسه خواستندش عذر بسیار  
گ ۹۱ ب ۶۲
- اگرچه کار باشد سهمگین سخت  
به آسانی بر آید چون بود بخت  
گ ۹۸ ب ۴۱
- اگرچه داد وی را گنج و گوهر  
ندادش تا ازو نستد برادر  
گ ۹۸ ب ۷۷
- جهان را گرچه بسیار آزمائیم  
نهفته بند رازش چون گشائیم  
گ ۱۰۱ ب ۱
- اگرچه پیش ازان او مهتری بود  
همیشه آزرا چون چاکری بود  
گ ۱۰۴ ب ۱۹

و چند مثالی نیز از گرشاسپ نامه اسدی (چاپ حبیب یغمانی) :

اگرچند پوئی و جوئی بسی زگیتی بے انده نیابی کسی (ص ۳۲)

اگرچه بدخواه کشتن نکوست از آن کشتن آن به که گرددت دوست (ص ۴۰)

گهر گرچه افتد بکف بے سپاس گرامی بود نزد گوهر شناس (۴۱)

اگرچه پنهان کند مرد راز پدید آردش روزگار دراز (۴۲)

اگرچه گستاخ داردت پیش چنان ترس از و کز بداندیش خویش (۶۷)

اگرچه با ما بسی لشکرست از این زاوی رنج ما بی مرست (۱۰۰)

اگرچه دارندشان جفتِ ناز چو نبوند بسته گریزند باز (۱۳۰)

اگرچه کسی سالخور دست و پیر بسان جوان موی دارد چو قیر (۱۵۷)

اگرچه بدم گنج شاهی بسی بدان گونه رقم که کمتر کسی (۱۸۰)

اگرچه شهی بر زمین و زمان خداوند را بنده ای بے گان (۱۸۶)

اگرچه فرزند چون دیو زشت بود نزد مادر چو حور بهشت (۲۴۲)

اگرچه مرا دست دشنام برد ترا نیز هم چندینی بر شمرد (۳۸۲)

اگرچه از مار گیرند زهر هم از وی توان یافت تریاک بهر (۴۱۳)

اگرچه فغفور کژی گزید ز ما راستکاری و خوبی سزید (۴۲۷)

اگرچه بسیار مانی بجای هم آخر سر آید سپنجی سرای (۴۷۲)

و اگر وفا نخواهند کرد اگرچه بسیار مردم ایستانیده آید چیزی نیست تاریخ بیهقی ۱۹

اگر ما دبیری را فرمائیم که چیزی نویسد اگرچه استیصال او دران باشد زهره دارد که

نویسد؟

ایضاً ۲۸

و من اگرچه بسیار شنیده بودم هوس بود که به رأی العین بینم

سفرنامه ناصر خسرو چاپ برلین ۷۸

گرچه موش از آسیا بسیار دارد فایده بی گان روزی فرو کوبد سر موش آسیا دیوان ناصر خسرو چاپ مینوی ۲۴ (و مطابق نسخه مجلس)

اگرچه مار خوار و ناستوده است عزیزاست و ستوده مهره مار ایضاً ۱۴۴

نوروز به از مهرگان اگرچه هردو دوزمانند اعتدالی ایضاً ۷/۴۳۶

اگرچه آب زلال است زندگانی خلق  
بسی چو ماند چون زهر گردد آب زلال  
شیر اگر چند همی سخت بکوشید بچنگ  
دیوان قطران چاپ نخجوانی ۲۲۱  
گرچه دارد ناردانه رنگ لعل ناپسود  
خوردن زخم همان بود و شدن سست همان  
دیوان ازرقی چاپ نفیسی ب ۱۷۰۷  
نیست لعل ناپسوده در بها چون ناردان  
دیوان سنائی ۱۸۴  
گرچه آدم صورتان سگک صفت مستولی اند  
هم کنون بینی که از میدان دل عیاروار  
جوهر آدم برون تازد، بر آرد ناگهان  
زین سگان آدمی کیمخت خرم مردم دمار

گرچه پیوستست بس دوراست جان از کالبد

گرچه نزدیکست بس دوراست گوش از گوشوار  
گرچه کم دارد صفا نزدیک زردان اهرمن  
شب روی خودشور دیگر دارد اندر کار و بار  
ایضاً ۱۹۰  
گرچه اندر کعبه‌ای بیدار باش و تیزرو  
ورچه در بتخانه‌ای هشیار باش و بی فشار  
ایضاً ۲۲۴  
ایضاً ۲۲۶

گرچه با طاعتی از حضرت او لا تأمن

ورچه با معصیتی فراز در او لا تیأس  
ورچه خوبی بسوی زشت بخواری منگر

کاندر این ملک چو طاووس بکار است مگس  
ایضاً ۳۰۷

گرچه صد بار باز کردت یار  
سوی او باز گرد چون طومار

از حدیقه سنائی ( رجوع شود به کلیله و دسنه چاپ مینوی ۲۷۷ ح )

دولت این جهان اگرچه خوش است  
دل مبند اندر و که دوست کُش است

ظاهراً از حدیقه سنائی است

اگرچه برادران مارا از ملک و مال و نعمت و سلطنت بسطی وافر بوده ما در عهد  
هریکی از ایشان . . . با ایشان شریک بوده ایم

انشای مؤیدالدین منتجب‌الملک جوینی ، مجله یادگار

سال ۴ شماره ۱۰۹۹ ص ۱۳۹ ( از قول سلطان سنجر )

در سلک بندگانت دگر گرچه نیستم در سلک بارگاه تو هست آب و جاه

دیوان سید حسن غزنوی ۱۶۹

و هیچ خدمتگار اگرچه فرومایه باشد از دفع مضرتی و جرّ منفعتی خالی نماند

کلیله و دسنه چاپ سینوی ۶۷

مرد هنرمند بامروت اگرچه حامل منزلت و بسیار خصم باشد بعقل و مروت خویش پیدا

آید در میان قوم ، چنانکه فروغ آتش اگرچه فروزنده خواهد که پست سوزد به ارتفاع

ایضاً ۶۸

گراید

و خردمند اگرچه بزور و قوت خویش ثقت تمام دارد تعرض عداوت و مناقشت جایز

نشمرد . . . اثر فعل نیک اگرچه قول ازان قاصر باشد در عاقبت کارها به آزمایش

ایضاً ۲۱۰

هرچه آراسته تر پیدا آید

و این هم چند بیت از دیوان عبدالواسع جبلی ( چاپ ذبیح الله صفا ) :

گرچه طبعم گاه و صفائی است دریای محیط و رچه لفظم گاه مدّاحی است در شاهوار

وصف و مدح تو ندانم گفت و نتوانم نبشت گرهه کردم زبان و دست چون بید و چنار

ص ۱۴۷

گرچه سلطان را فراوان فتحها حاصل شده است

کز حصول آن خلایق را فزوده است اعتبار

نامه فتح که خواهد ماند زان اندر جهان

صد هزاران قصه از شهنامه خوشتر یادگار

ص ۲۰۴

( مطلب ناقص مانده است )

گرچه از بیداد و غارت شان بشرق و غرب بود

در ممالک اضطراب و در مسالک اضطراب

شاه عالم زان قبل تا خون نباید ریختن

کرد ایشان را زهرنوعی نصیحت چند بار

ص ۲۰۶

گرچه آن لشکر زغداری و بسیاری بُدند

همچو ماران بے وفا و همچو موران بیشمار

در هزیمت گرتوانستی ازیشان هر یکی

پر بر آوردی چومورو پوست بفرگندی چومار

گرچه اعدارا همه انواع شوکت جمع بود

از ستور و از ستام و از سلاح و از سوار

چون قضا از چارجانب شان گرفت اندر میان

گاه حاجت شان نیامد سودمند آن هر چهار

ورچه سلطان داشت هر آلت که باید ساخته

از سپاه بے نهایت وز مصاف بے کنار

شرّ ایشان را کفایت کرد بی هیچ آلتی

برّ او با بندگان و سرّ او با کردگار

ص ۲۰۹

گرچه گه گه پشه دل مشغول دارد پیل را

پیل دارد گاه جنگ از انتقام پشه عار

ص ۲۱۰

داد تقدیر ز مقدار فزون اورا قدر

گرچه تقدیر همه چیز بمقدار دهد

گرچه در گفتن اشعار چنان منفرد است

که همه کس بزرگی وی اقرار دهد

آن تبحر که در انواع علومست اورا

خاطر خویش نزیبد که به اشعار دهد

گرچه کس نیست ز احرار و سلاطین و ملوک

که مراورا نه همی خلعت بسیار دهد

خلعت آنست که او از سخن خویش همی

به ملوک و به سلاطین و به احرار دهد

ص ۲۱۲

گرچه آبست قطره باران

چون بدریارسد گهر گردد

ص ۲۱۵

گرچه تقصیر من بسی هر روز

پیش تیر عتاب تو أرجو

در حقوق تو بیشتر گردد

که مرا عفو تو سپر گردد

ص ۲۱۶

اگرچه آیه عقب این حدیث آمد روا باشد که مراد عموم بود

تفسیر ابوالفتح رازی ، چاپ اول ج ۱ ص ۲۷۶

و اگرچه ذکر زنان رفته است چون عزیز و دگرکس با ایشان مضاف شدند «لم» گفت

ایضاً ج ۳ ص ۱۳۱

اگرچه نقش همه امتهات می بندند در این سرای که کون و فساد و نشو و نماست

تفاوتی که در این نقشها همی بینی زخامه ایست که در دست جنبش آباست

دیوان انوری چاپ مدرس رضوی ج ۱ ص ۴۱

اگرچه دل هدف تیر محنتست و غم است وگرچه تن سپر تیغ آفتست و بلاست

ز روزگار خوشست این همه جز آنکه لبم زدستبوس خداوند روزگار جداست

ایضاً ج ۱ ص ۴۲

زنان اگرچه ناقصات عقل اند بر کمال عقول رجال خندند

سندبادنامه چاپ استانبول ۱۱۱

و اگرچند مسافت میان ایشان بعد الخافقین باشد صحایف صنایع از جراید سرایر یکدیگر

ایضاً ۲۲۹

... بر خوانند

اگرچه یزدان زن از برای مرد آفریده است و هیچ عیبی نیست دل من از مرد فارغ است

که مردان جهان برادران من اند سمک عیار چاپ خانلری ج ۳ ص ۶۵

غم گرچه ناخوش است دل من بدان خوش است

کار غم و دلم چو شتر مرغ و آتش است

دیوان جمال الدین عبدالرزاق چاپ وحید ۳۵۵

اگرچه فخر بحیدر کند سخاوت و علم توئی بعلم و سخاوت تفاخر حیدر

دیوان ادیب صابر چاپ ناصح ۱۵۴

گرچه ز عالم آمده ای به ز عالمی

گرچه یقین و ظن ز دل آید همی پدید

ایضاً ۲۳۱

واکنون چند بیتی از خسرو شیرین نظامی (چاپ وحید دستگردی) :

اگرچه داستانی دلپسند است عروسی در وقایه شهر بند است (۳۲)

اگرچه هیچ غم بی دردسر نیست غمی از چشم در راهی بتر نیست (۹۹)

اگرچه فتنه عالم شد آن ماه چو عالم فتنه شد بر صورت شاه (۱۰۱)

- اگرچه آفت عمر انتظار است  
 دلش گرچه بشیرین مبتلا بود  
 اگرچه در بسیط هفت کشور  
 بدین نزدیکی از بخشیده شاه  
 اگرچه کرد صد جام دگر نوش  
 اگرچه دزد با صد دهره باشد  
 اگرچه دولت کیخسروی داشت  
 اگرچه نار سیمین گشت سیم  
 اگرچه رسم خوبان تند خوئیست  
 اگرچه وصل شیرین بی نمک نیست  
 مرا پیوند او خواری نیرزد  
 اگرچه شمع دین دودی ندارد  
 چاکران تو گه رزم چو خیطانند  
 به گز نیزه تن خصم همی پمایند
- چوسر با وصل دارد سهل کار است (۱۰۷)  
 بترك مملکت گفتی خطا بود (۱۱۰)  
 جهان خاص جهاندار است یکسر  
 وثاق هست مارا بر گذرگاه (۱۱۷)  
 نشد جام نخستینش فراموش (۱۲۹)  
 چو بانگش بر زنی بی زهره باشد (۱۴۹)  
 چو مدهوشان سر صحراروی داشت (۱۸۱)  
 همان عاشق کش عاقل فریم (۲۱۷)  
 نکوئی نیز هم رسم نکوئیست (۲۱۹)  
 وزو شیرینتری زیر فلک نیست  
 نمک خوردن جگر خواری نیرزد (۳۴۷)  
 چو چشم اعمی بود سودی ندارد (۳۴۸)  
 گرچه خیطان نیند ای ملک کشور گیر  
 تا بپرند به شمشیر و بدوزند به تیر
- در مجمع الفصحا (چاپ قدیم ج ۱ ص ۲۳۱ ، چاپ جدید ، ج ۲ ص ۶۷۱) و بزم ثانی خرابات (۲۲۵) به رشید وطواط نسبت داده شده است اما گمان می‌کنم قدیمتر از آن باشد
- اگرچه گوشوارت نغزو زیباست  
 از آن زیباتر است و نغزتر گوش  
 دیوان ظهیر فاریابی چاپ بینش ۱۶۷  
 جاهش آن به که به خاک عربش جا بینند  
 دیوان خاقانی چاپ سجادی ۹۹  
 یاد دربانش هست دست افزار  
 ایضاً ۱۹۸  
 در همه عالم منم موی شکاف از زبان  
 ایضاً ۳۳۱  
 رقص نرید ز بز نیشه زنی از شبان  
 اگرچه ز افغان مرا با تو زبان موی شد  
 اگرچه بدون تو چرخ تاج و نگین داد دانک

اگرچه مُشَعَّرٌ ذَمُّومٌ خوشه انگور ساخت      ناید از آن خوشه‌ها آبِ خوشی در دهان

ایضاً ۳۳۳

اگرچه کودن پارسیم حرون است مرکب تازیم خوش‌رواست ، و اگرچه کسوت مهلهل

عجمیه ام خلاق است حُلْدَةٌ مَفُوفٌ عربیتم نیک نواست . ترجمهٔ یمنی چاپ طهران ۱۷

اگرچه مسافتِ مقصد امتدادی داشت و راه دور گشته . . . ( ۳ سطر حذف شد )

در این ایام قریب بیست هزار مرد از مطوّعهٔ اسلام از اقصای ماوراءالنهر آمده

بودند . . . خواست تا با آن حَشَّسْر به ناحیت قنّوج رود

ایضاً ۴۰۷ تا ۴۰۸ ، و جامع التواریخ چاپ استانبول ۲۰۱ تا ۲۰۲

و چنین قوم اگرچه بسیارگونه اند نام اهل جهل بر همه درست بُود

ساز و پیرایهٔ شاهان ، مصنفات افضل‌الدین کاشانی چاپ مهدوی و سینوی ۱۰۵

دانسته‌ی واسطهٔ آلت و قوت چون صورت نوعی و جنسی ، اگرچه در نفس یکی

بُود ، از یک شخص آن نوع و یک نوع آن جنس فزون آید .

عرض نامه ، ایضاً مصنفات ۲۰۲

اگرچه از جان بشکوهست و بنیروهرتن      جان نگیرد ز تن تیره بزیبائی زیب

مصنفات افضل‌الدین مذکور ۶۷۳

خسرو اگرچه دانا بود چون سخن پردازی بزور جهر ملکهٔ نفس داشت از مغلوب آمد

سرزبان نامه ، چاپ لیدن ۹۳

دشمن نیم ار چند که دشمن رویم      اصلم ترکست اگرچه هندی گویم

رباعیات منسوب بمولوی چاپ اصفهان شمارهٔ ۱۰۸۷

لیک گفتی اگرچه میدانم سیرت      زود هم پیدا کنش بر ظاهر ت

مثنوی ، دفتر اول ب ۶۰

اگرچه با تو شه نشیند بر زمین      خویشتن بشناس و نیکوتر نشین

اگرچه ناخن رفت چون باشی مرا      برکنم من پرچم خورشید را

ورچه پرّم رفت چون بنوازیم      چرخ بازی کم کند در بازیم

مثنوی ، دفتر دوم ب ۳۴۱ ، ۳۴۴ ، ۳۴۵

اگرچه مقصود از کتاب آن فن بُود      گر توش بالش کنی هم می‌شود



- لیک ازو مقصود این بالش نبود علم بود و دانش و ارشاد و سود  
 مثنوی ، دفتر سوم ب ۲۹۸۹ و ۲۹۹۰
- مطلب در بیت اول تمام است . استدرای که در بیت دوم کرده است . مطلب تازه ایست .  
 گرچه صرصر بس درختان می کند با گیاه سبز احسان می کند  
 در انثال و حکم به سولوی نسبت داده شده است ، در مثنوی آن را نیافتیم .
- اگرچه پیش خردمند خامشی ادبست بوقت مصالحت آن به که در سخن کوشی  
 ککستان ص ۷
- مسکین خر اگرچه بے تمیز است چون بار همی برآد عزیز است  
 ایضاً ، ص ۳۷ ( باب اول ح ۲۰ )
- گرچه تیراز کمان همی گذرد از کمان دار بیند اهل خرد  
 ایضاً ، ۴۲ ( باب اول ح ۲۵ )
- گرچه بصورت از صحبت وحید افتادم بدین حکایت که گفتمی مستفید گشتم  
 ایضاً ، ۵۷ ( باب دوم ح ۵ )
- رزق اگرچه مقسوم است به اسباب حصول تعلق شرطست ، و بلا اگرچه مقدر از  
 ابواب دخول آن احتراز واجب
- رزق اگر چند بے گمان برسد شرط عقلست جستن از درها  
 ورچه کس بے اجل نخواهد مرد تو مرو در دهان اژدرها  
 ایضاً ، ۱۰۷ ( باب سوم ح ۲۷ )
- گرچه بیرون ز رزق نتوان خورد در طلب کاهلی نشاید کرد  
 ایضاً ، ۱۱۲ ( باب سوم ح ۲۷ )
- گرچه دانی که نشنوند بگوی هرچه دانی ز نیک خواهی و پند  
 ایضاً ، ۱۵۸ ( باب هفتم ح ۵ )
- گرچه برحق بود مزاج سخن حمل دعویش بر محال کنند  
 ایضاً ، ۲۰۰ ( باب هشتم )
- سعید یا حب وطن گرچه حدیثی است صحیح نتوان مرد بسختی که من اینجا زادم  
 غزلیات سعیدی ، غ ۳۷۱

- سعدیا با ساعد سیمین نشاید پنجه کرد  
اگرچه بازو سخت داری زور با آهن مکن  
ایضاً ، غ ۶۸
- وان یار عزیز تندخو خواهد بود  
گرچه ز گناه جست و جو خواهد بود  
از خیر محض جز نکوئی ناید
- در جنگ اسکندری نسخه خطی سوزۀ بریتانیا  
به عزالدین محمود کاشی نسبت داده شده است  
بنده شاه شمائیم و ثنا خوان شما  
گرچه دوریم از بساط قرب همت دور نیست  
حافظ ، غ ۱۲
- بیانگک چنگک مخومی که محتسب تیز است  
اگرچه باده فرح بخش و باد گل بیز است  
حافظ ، غ ۴۱
- نهادم آینه‌ها در مقابل رخ دوست  
نظیر دوست ندیدم اگرچه از مه و مهر  
حافظ ، غ ۵۸
- بعالمی نفروشم موئی از سر دوست  
اگرچه دوست بچیزی نمی خورد مارا  
حافظ ، غ ۶۱
- که گرچه غرق گناهست می رود به بهشت  
قدم دریغ مدار از جنازه حافظ  
حافظ ، غ ۷۹
- که نهانش نظری با من دلسوخته بود  
گرچه می گفت که زارت بکشم می دیدم  
حافظ ، غ ۲۱۱
- تا ریا ورزد و سالوس مسلمان نشود  
گرچه برواعظ شهر این سخن آسان نشود  
حافظ ، غ ۲۲۷
- گرچه منزل بس خطرناکست و مقصد بس بعید  
هیچ راهی نیست کان را نیست پایان غم مخور  
حافظ ، غ ۲۵۵
- تو همچو باد بهاری گره گشا می باش  
چو غنچه گرچه فرو بستگی است کار جهان  
حافظ ، غ ۲۷۴
- دور باد آفت دور فلک از جان و تنش  
گرچه از کوی وفا گشت بصد مرحله دور  
حافظ ، غ ۲۸۱

- اگرچه خرمن عمرم غم تو داد بباد  
بخاک پای عزیزت که عهد نشکستم  
چو ذره گرچه حقیرم بین بدولت عشق  
که در هوای رخت چون بمهر پیوستم  
حافظ، غ ۳۱۵
- گرچه پیرم تو شبی تنگ در آغوشم کش  
تا سحرگاه زکنار تو جوان برخیزم  
حافظ، غ ۳۳۶
- گرچه گردآلود فقرم شرم باد از همتم  
گر بآب چشمه خورشید دامن ترکم  
حافظ، غ ۳۴۶
- گوشوار زرو لعل ارچه گران دارد گوش  
دور خوبی گذرانست نصیحت بشنو  
حافظ، غ ۴۰۷
- خدا نگیردشان ، گرچه چاره دل ما  
بیک نگاه نکردند و ، می توانستند  
هاتف ، دیوان بخت نجم آبادی چاپ سنگی ص ۶۵



- که هر چند بد کردن آسان بود  
بفرجام زو دل هراسان بود  
در انشال و حکم ده خدا ، از فردوسی
- این مردمان بهتر آمد خویش را می نگریستند هر چند آنچه کردند خطا بود  
تاریخ بیهقی ۳۵
- هر چند که این قوم نوحاسته کار ایشان دارند آخر این امیر در این ابواب سخن با پدریان  
می گوید  
ایضاً ۶۳
- پدر ما هر چند مارا ولی عهد کرده بود بروزگار حیات خویش ، در این آخرها . . .  
از ما نه بحقیقت آزاری نمود چنانکه طبع بشریت است  
ایضاً ۸۰
- مشغول دل تر ازان گشتم که بودم ، هر چند که من بیش ازان دانستم که او گفت  
ایضاً ۸۶
- گفت هر چند چنین است دل او در باید یافت  
هر چند ستمگاران بسیار شدستند  
گرچه نبود میوه خوش بے پشه و کرم  
که در خانه تو خانه کند موش  
فرزند رسولست بر این باغ نگهبان  
دهقان ندهد باغ به پشه نه بکرمان  
خانه نسپاری تو همی خیره بموشان  
ایضاً ۸۸

هرچند که بر منبر نادان بنشینند هرگز نشود همبر با دانا نادان

دیوان ناصر خسرو، ص ۳۵۲ س ۳ و ۲ و ۳ و ۴ و ۷

و مطابق با نسخه خطی مجلس شوری

هرچند که من چون درخت خرما پر بارم و تو چون شکسته نالی

این حکم خدایست رفته بر ما او بار خدایست و ما موالی

هرچند که پشمست اصل هردو بسیار بهست از پلاس قالی

ایضاً، ۳۵، س ۲۲ تا ۲۴

هرچند که بس نیک و نرم باشد بر سر ننهد هیچ کس نهالی

ایضاً، ۳۶، س ۵

اکنون وقت حیلست است هرچند تدبیر در هنگام بلا فایده بیشتر ندهد

کلیله و دهنه ۹۲

با این همه ، هرچند که هرچه طبع را بدو میلی تواند بود وجود او بر عدم راجع است ،

نیک بخت نشمرند آنرا که آرزوی چیزی برآید که بدان نرسد

ایضاً، ۳۴۲

هرچند مؤمنی چو نداری سخاوتی از تو هزار بار جوانمرد گبر به

دیوان سوزنی چاپی ۴۶۳

زاویه هرچند صفت تنگی آرد از روی جنسیت و اتحاد یکرنگی دارد

سندباد نامه ۱۰۷

هرچند که لنبک دهد آسایش بهرام بهرام بشاهی به و لنبک به سقائی

دیوان خاقانی ۴۳۸

هرچند که \* ناخوش است این زندگیم چون از پی تست من بدان خوش منشم

مصنفات افضل الدین ۷۴۳

و هرچند این ضعیف بے سرمایه است کم از موری نتواند بود

سرساد العباد چاپ شمس العرفا ، ۱۴

هرچند بردی آیم روی از درت نتابم جور از حبیب خوشتر کز مدعی رعایت

حافظ ، غ ۹۴

- هرچند پیرو خسته دل و ناتوان شدم  
هرگاه که یاد روی تو کردم جوان شدم  
حافظ ، غ ۲۲۱
- هرچند ذکر آب عطش را مفید نیست  
خوشر ز وصف آتش در دفع التهاب  
دیوان قآنی چاپ بحجوب ۷۲
- هرچند خری سری بجنبان  
امثال و حکم دهخدا ، ۱۹۱۴
- هرچند عرب دشمن ما بود در آغاز  
ما را ز عرب سود رسیده است به انجام  
یکی از معاصرین

\*\*\*

- مرا با آنکه وقت از من گذشتست  
چو شام حجر روزم تیره گشتست
- اگر پیرانه سر بودی دماغی  
دماغ از باده می شستم بیباغی  
بهاریه میرزا محمد نصیر ، چاپ سنکی ، ۱۲
- (۳) اگر چه و هر چند و غیره مؤکد به امّا و ولی و غیره ، چنانکه از امثال و شواهد  
آتی معلوم می شود نسبت بدسته شواهد گذشته بسیار کم است ، و من قیدی به این  
نداشته ام که آنها را ضبط نکنم ، و اگر از نوشته های معاصرین می خواستم مثال بیاورم  
عده بسیار بیشتر می شد .
- هر چند حال التوتناش بر این جمله بود . . . ولیکن امیر را بران آورده بودند که وی را  
فرو باید گرفت  
تاریخ بیهقی ۸۴
- هر چند بتن خویش کاری و سخی باشند و تجمل و آلت دارند امّا در دبیری راه نبرند و  
امروز از فردا ندانند  
ایضاً ، ۲۲۱
- و آن را هر چند تخم هست امّا هر کجا می کارند نمی روید  
سفرنامه ناصر خسرو ۷۰
- هر چند که این قوم از پذیرفتن صلاح دورند لیکن علماء دین را رخصت نیست که زبان  
حجت در باقی کنند  
رساله رد اباحیه غزالی چاپ آلمان ۶
- گرچه ناهموار بود از پیشکاران کار حکم  
پیش ازین ، لیکن زفر عدلت اندر عهد ما
- آنچنان شد خاندان حکم کز بیم خدای  
می کند مر خاک را از باد عدل تو جدا
- دیوان سنائی ص ۱۹ تا ۲۰ ، و با اندک تفاوتی باز در صفحه ۶۰ هم آمده است

آخر ارچه عقل ما گم شد ولی از روی حسن سر ز بالش بازی دانیم و پای از لالکا

ایضاً ، ۴۷

گرچه زهر درخت خوشی یافت هر دماغ و رچه از این بهار بها یافت این دیار

لیک از بهار خرمی نیستی بطبع چون خلق و طبع خواهه اگر نیستی بهار

ایضاً ، ۲۳۱

هرچند که اگرچه (کذا) همه نزدیک ما عزیزند و هریک بخصال حمیده ستوده امّا

حال فرزندی اعزّ . . . بخلاف دیگرانست (از قول سنجر)

انشای منتجب الدین در مجلّه یادگار سابق الذکر ، ص ۱۵۲

هرچند علما از محاربت احتراز فرموده اند لیکن تحرّز بوجهی که مرگ در مقابله آن

غالب باشد ستوده نیست

و طایفه ای که بر من تقدّم داشتند این غم نخوردند اگرچه معایب بوم و مصالح این

مفاوضت از من بهتر می دانستند لکن در عواقب این حدیث و نتایج آن اندیشه ای کردند

ایضاً ۲۰۹ تا ۲۱۰

کار ایدون حکیم بر جای است ، هرچند اصل او به بر ا همه نزدیک است امّا در صدق و

ایضاً ۳۶۶

دیانت بر ایشان راجح است

تو گرچه کمان شگرفی ولی به انگشت هجوم رسی بشکنی

دیوان انوری چاپ تبریز ۳۱۸ ، در چاپ مدرس رضوی نیست

و هرچند من بنده را قدرت . . . آن نبود که در چنین معرکه اقدام نمایم . . . فامّا

سندباد نامه ۲۶

سعادت ندای کرد

ایضاً ، ۱۰۷

حدیث قاصد و رقعہ هرچند دروغ است لکن خوش خبرست

اگرچند میان من و خوگ مبابنتی طبیعی و مباحثتی صنیعی است . . . امّا اگر در مقابله

ایضاً ، ۱۶۷

این مقدمات . . . تکلفی نکنم ، الخ

هرچند بعضی از اسباب موجود و ممکنست امّا چون اوقات در حین تعذّر و مقام

ایضاً ، ۲۸۱

استحالت است رنج و مشقت سودمند نبود

خطائی که معتاد نویسندگان بفارسی در این عهد بوده است بیک کتاب عربی هم سرایت

کرده است . عمادالدین اصفهانی در ترجمه کتاب انوشروان بن خالد ، در تاریخ آل سلجوق ، گفته است : فإن السلطان مسعوداً وإن كان فی جمع جمّ وعسکر دهم لکن امره مُدبّرٌ ، إذ عدم من هو له مدبّر ( زبدة النصرة ۱۶۹ ) . محتمل است که در اصل نوشته انوشروان بن خالد چنین بوده است ، و شاید هم در عربی نظیر این شیوه جاری شده باشد :

که شیرین گرچه از من دور بهتر      ز ریش من نمک مهجور بهتر  
ولی دانم که دشمن کام گشته ست      بگیتی در بمن بدنام گشته ست

خسرو شیرین ۱۹۵

گرچه در نطفِ سیه چهره توان دید ولیک      آن نکوتر که در آئینه بیضا بیند

دیوان خاقانی ۹۹

گرچه ز نارنج پوست طفل ترازو کند      لیک نسنجد بدان زیرک زر عیار

ایضاً ، ۱۸۰

گرچه احرامگه جان ز عراقست مرا      لیک میقات گه جان بخراسان یابم

گرچه کم ارز چو انگشتری پایم لیک      قدر تاج سر ساسان بخراسان یابم

ایضاً ، ۲۹۷ و ۲۹۵

گرچه ملک الغرب توی تا ابد امّا      بر تخت خراسان ملک الشرق توشائی

ایضاً ، ۴۳۸

و اگرچه ما از اهل فنا و نیستی ایم لیکن در حکمت آنست که کارها برای بقا سازیم و  
حیلت برای ابد کنیم

هر چند که از پیوند اجسام بے بهره نه اند لیکن از پیوند خرد اصلی و از پیوند نفس اول

نصیب تمام ندارند      ساز و پیرایه شاهان ، مصنفات افضل الدین ۹۳

و اگرچه اعداد این اصناف بسیار است امّا چون همه را بعقل در ضبط آرند ، نه بتن ،

آسان بود

ایضاً ، ۱۰۶

و خاصیت جهان جزوی آنست که اگرچه یکیست از روی عالمی لیکن بسیار است

به اجزا . . . که اگرچه مردم به اصناف و اشخاص در جهان جسمانی و عالم جزوی

بسیارند لکن بنوع که حقیقت مردمی است در جهان خرد یکیست

عرض نامه ، ایضاً ، ۱۹۸

دانسته بواسطه حس و خیال اگرچه وجودش در نفس باشد لکن وجود نفسانیش  
همچند وجود بیرونی بود  
عرض نامه ، مصنفات ، ص ۲۰۲

گرچه پیوسته جانست تن تیره و لیک  
شاخ را نیست خبر هیچ ز بویائی سبب  
اشعار افضل الدین ، ایضاً ، ۶۷۳

خنک آن گل که گرچه یافت تابی  
ولیکن کوزه شد از بهر آبی

الهی نامه عطار ، چاپ ریتر ۲۶۷ ، و چاپ روحانی ۲۱۱ ب ۵۰۸۱

و اگرچه از موطن و مآلف خویش دور شدن . . . مجاهده عظیم باشد . . . اما مرد  
آنست که چون ضرورتی پیش آید . . .  
سرزبان نامه چاپ لیدن ۸۹

موش گفت این فصل اگرچه مشبع گفتی اما مرا سیری نمی کند  
چون کسی در ممارست کاری روزگار گذاشت . . . هر چند دیگری آن کار داند و  
کمال و نقصان آن شناسد لیکن چون پیشه ندارد . . .  
سرزبان نامه ۹۱

اگرچه شرط کتاب آنست که از الفاظ عرب خالی باشد فاما کلمات امیر المؤمنین علی را  
کرم الله وجهه از برای تبرک آورده شد . جوامع الحکایات عوفی ، چاپ معین ، ص ۶۰ متن  
با آنکه قدر و منزلت او می دانست . . . مع هذا یک لحظه در سخن سرا بایستاد آنگه  
اجازت شد . . . اگرچه من مردی ترکم و لغت عربی نمی دانم اما معنی حدیث را فهم  
کردم  
ترجمه سیرت جلال الدین ، چاپ سینوی ، ۲۰ و ۲۱

اگرچه با شرف الملک عداوتی تمام داشت اما بدین تغافل رضایت نداد ایضاً ، ۱۵۴  
هر چند سنت این طایفه عزلت و انقطاع از خلق و جلوت است . . . اما از چنین پادشاه  
موفق . . . بکلی منقطع نباید شد  
مرصاد العباد ۱۳

چاره عشاق این ره گرچه در بیچارگیست  
لیک من جان می کنم با این همه بیچارگی  
ایضاً ، ۱۳

این دو صفت اگرچه در قند تعبیه بود اما ظاهر نبود ، نه در قند و نه در نبات و غیر آن  
ایضاً ، ۲۲

عشق ارچه چو آب زندگانی دلست  
لیکن ز دل آب زندگانی برود  
ایضاً ، ۲۵



- اگرچه به اشارتِ کُنْ پدید آمده است ولیکن بوسایط و امتدادِ ایّام ایضاً ، ۲۶
- قربتِ ملوک را اگرچه فواید بسیار است امّا آفت بی شمار است ایضاً ، ۲۸
- اگرچه سه می نمود امّا یک قلم بود ایضاً ، ۲۹
- گرچه تفسیر زبان روشن گریست لیکت عشق بے زبان روشنترست
- بشنوی ، دفتر اول ب ۱۱۳
- حلم حقّ گرچه مواساها کند لیک چون از حدّ بشد پیدا کند
- بشنوی ، دفتر سوم ب ۲۴۸۷
- هر چند که سلوک مذهب امام اعظم ابوحنیفه را در اصول و فروع واجب و لازم شمردی  
ولکن نماز صبح بر مذهب امام معظم شافعی پگاه گزاردی
- الاواسر العلائیه ابن بیبی ، چاپ عکسی ۲۲۷
- اگرچه میان ما دوستی و یگانگی بود امّا من از بیم ابن فرات پیش او نتوانستم رفت
- تجارب السلف چاپ عباس اقبال ۲۰۹
- اگرچه مستی عشقم خراب کرد ولی اساس هستی من زان خراب آبادست
- حافظ ، غ ۳۵
- گرچه شیرین دهنان پادشهان اند ولی او سلیمان زمانست که خاتم با اوست
- حافظ ، غ ۵۷
- دائم که بگذرد ز سر جرم من که او علوم گرچه پریوش است ولیکن فرشته خوست
- حافظ ، غ ۵۹
- اگرچه عرض هنر پیش یار بے ادبیست زبان خموش ، ولیکن دهان پراز عربیست
- حافظ ، غ ۶۴
- اگرچه گفته یونانیان است که می جان پرور روحانیان است
- (و بعد از ده بیت که در وصف می آورده است)
- ولی گر نغمه فی ور بهار است نباشد خوش چو دور از روی یار است
- بشنوی بهاریه ۱۶ تا ۱۷
- گو شام اعتبار کند ، گرچه گفته اند «یارب مباد آنکه گدا معتبر شود»

(۱) در نسخ جدید بدل شده است به : چونکه از حد بگذرد رسوا کند.

گرچه زطول مدح تو کس را ملال نیست لیکن به ارثنا بدعا مختصر شود  
 دیوان قآنی ۱۹۳  
 درحینی که مقاله چاپ می شد بمثالی برخوردیم که معرف شیوه تحریر معاصرین است :  
 در چهارمقاله نظامی عروضی (چاپ معین ۱۰۱ متن) این عبارت آمده است که  
 « ابر درکشیدو باد برخاست و برف و دمه درایستاد . سلطان خواست باز گردد خواجه  
 امام گفت پادشاه دل فارغ دارد . . . » و جناب آقای دشتی در مقدمه « دمی باخیام »  
 این خبر را چنین خلاصه کرده اند (ص ۲۰) : باآنکه ظاهراً روز موعود هوا ابری  
 بود و سلطان نگران شد ولی خیام باو اطمینان داد . . . ، و یکی از دو کلمه زائد است .  
 مسلماً از طول مقال نویسنده و خواننده را ملال گرفته است و هنوز یکک عشر  
 مثالهایی را که می توان آورد ندیده ایم . شاید بهمین قدر قناعت حاصل شده باشد که  
 هرگاه جمله را با اگرچه و هرچند و باآنکه شروع کردیم دیگر لازم نیست متمم را  
 با اما و ولی و ولیکن و مع هذا آغاز کنیم . اگر خود را محتاج به لفظی بین دو جمله حس  
 کردیم باز یا آخر این حاجت را برآورده می کند .

گرچه در بزم حضوری ای فقیر

گرچه غرق بحر نوری ای فقیر

دیوان صفی علی شاه ۱۴۸

طهران ، ۱۳ شهریور ماه ۴۴

مجتبی مینوی